

دهند ... جمعی کثیر از هر طبقه که محبوس بودند بیرون آوردند ، میرزا مخدوم شریفی بیمن مرحمت نواب [پریخان] خانم که بوالده او شفقتی داشت طرداً المباب خلاص شد و اما مجال توقف در ایران محال دانسته بقصد زیارت عتبات عالیات روانه بغداد شد . از جانب پادشاه روم تربیت یافته چند سال اقصی القضاة مکه معظمه گشت^(۱) و موافق مذهب حنفی حکم میگرد و بالاخره بقضای مبرم اجل گرفتار آمده در مکه شریفه و دیعت حیات بمتقاضی اجل سپرد [در حدود ۹۹۵ کما فی کشف الظنون در تحت عنوان «نواقض علی الروافض»] اما از جمعی کثیر استماع شد که در وقت ارتحال وصیت نموده که مرا موافق مذهب امامیه تغسیل و تکفین نمایند که من اثناعشری ام و در این مدت بمحض امور دنیا و جاه طلبی ارتکاب بعضی امور فاصواب نمودم و این معنی مینماید^(۲) والعلم عندالله (عالم آرای عباسی ص ۱۵۸-۱۵۹) . در فارسنامه ناصری ج ۲ ص ۱۳۴ پس از شرح احوال میرسید شهید جرجانی و پسرش میرسید شمس الدین محمد شیرازی گوید : «وازا احفاد میرشمس الدین محمد^(۳) پسر میرسید شریف است ادیب اریب میرزا محمد علی مشهور بمیرزا مخدوم شریفی سنی حنفی شیرازی صاحب کتاب [نواقض علی الروافض] که شرح حال او را در ذیل زمان سلطنت شاه اسمعیل دویم صفوی در سال نهصد و هشتاد و پنج نگاشته گردید» ، و در جلد ۱ ص ۱۱۴-۱۱۵ نیز خلاصه تاریخ صدارت میرزا مخدوم برای شاه اسمعیل ثانی تقریباً با جزئی اختلافی و زیاده و نقصانی مثل آنچه در عالم آراست و ما خلاصه آنرا نقل کردیم ذکر کرده است و چندان چیز تازه ای ندارد جز اینکه گوید :

«وازا اوایل عمر، این پادشاه (یعنی شاه اسمعیل) در خدمت میرزا مخدوم تحصیل

(۱) - شاید بنا بر این در یکی از مجلدات تاریخ مکه چاپ ووستنفلد که ذیل حوادث راتا حدود سنه ۱۰۰۰ آورده ذکری از او باشد .

۲ - گویا یعنی «محمّل است» و «ممکن است» و «صحت این امر محتمل است» و «نحو ذلك» .

۳ - رجوع شود برای اشاراتی باحوال این میرسید شمس الدین محمد پسر میرسید شریف بمنقولات از انیس الناس در دفتر یادداشتهای ج ۱ ص ۴۸ ، ۶۱ ، ۶۶ ، ۱۷۴ .

مراتب علمیه نموده عقاید دینیہ را از آن جناب آموخته بود و بی مشاورت او امری را انجام نمیداد تا آنکه در اوایل سلطنت شغل وزارت را که بالاترین مناسب است بوی ارزانی داشت و چون میرزای معزی الیه در مذهب اهل سنت و جماعت قدمی راسخ داشت، شاه اسمعیل رامایل به تسنن نمود که معلوم می شود بر فرض صحت روایت او میرزا منخوم ابتدا معلم شاه اسمعیل ثانی بوده است.

خلاصه اقوال ما تقدم اینست که میرزا منخوم در اواسط سال ۹۸۴ (یعنی اندکی بعد از جاوس شاه اسمعیل در ۲۷ جمادی الاول ۹۸۴) بوزارت شاه اسمعیل رسیده و در اوایل یا اواسط سال بعد (۹۸۵) و بنحو قدر متیقن قبل از ۱۳ رمضان سنه ۹۸۵ که تاریخ وفات شاه اسمعیل مذکور است و لابد یکی دوسه ماهی کمابیش قبل از وفاتش او را معزول و محبوس نموده و سپس بلافاصله یکی دو روز بعد از وفات او در جزو سایر محبوسین از حبس خلاص شده و بزودی و لابد بسیار کمی بعد از خلاصش در همان اواسط یا او آخر ۹۸۵ از ایران خارج شده بیفداد و اسلامبول هجرت گزیده است.

در «تاریخ ادبیات عرب» از برو کلن آلمانی ج ۲ ص ۴۲۲ نیز شرحی مفید نقلاً از تراجم الاعیان من ابناء الزمان تألیف ابوالحسن البورینی المتوفی ۱۰۲۴ نسخه خطی برلین^(۱) و نیز از «نواقض علی الروافض» تألیف خود صاحب ترجمه نقل کرده که ترجمه آن از قرار ذیل است:

ص ۴۴۲ « ۵ - اشرف معین الدین^(۲) میرزا منخوم حسنی شیرازی از اعیان سید

۱ - برو کلن درین مورد مانعن فیه فقط بصورت TA تعبیر کرده ولی در ص ۲۶۸ از همین شرح این کتاب را مجملآ بدست داده است.

۲ - کذا و من در هیچ جای دیگر نه لقب (اشرف) و نه لقب (معین الدین) را برای صاحب ترجمه تا کنون ندیده ام (رجوع بمدارک گذشته). فقط در کشف الظنون در عنوان (ذخیره العقبی) گوید مانصه (ذخیره العقبی فی ذم الدنیا) تسع مقالات لمعین الدین بن اشرف المعروف بمیرزا منخوم المتوفی سنة ۹۸۸ الفه للسلطان مرادخان و اهداه الیه اوله العمدالله حمد من استحال ان یاتی بثناء بلیق بغیره « و قطعاً برو کلن لقب معین الدین و اشرف را ازین عبارت حاجی خلیفه برداشته است ولی سهو کرده است که اشرف را هیه حاشیه در صفحه بعد

جرجانی در (رجوع به ص ۲۱۶) در شیراز متولد شد و در همانجا بتحصیل علوم اشتغال جست. بعد از آنکه وی با مادرش از سفر حج مراجعت نمود بمناسبت عقیده تسنن او بحکم شاه طهماسب بحبس افکنده شد و در همین موقع نیز کتابخانه جدش سید شریف جرجانی که اباً عن جداً باو رسیده بوده غارت شد. چون پس از وفات شاه طهماسب در سنه ۱۵۷۶/۹۸۴ م شاه اسمعیل ثانی بتخت نشست و برای مغلوب کردن شیعه علمای مشهور تسنن را در دربار خود جمع نمود از جمله معاریف ایشان و با نفوذترین ایشان در مزاج شاه همین صاحب ترجمه میرزا مخدوم شریفی بود [که بقول فارسنامه چنانکه گذشت وی سابق معلم شاه اسمعیل ثانی بوده و بطول مدت ویرا متمایل بمنهوب اهل سنت نموده بوده.] بعد از آنکه شاه در سال بعد (یعنی ۹۸۵) بواسطه سم وفات نمود و بالطبع آزار و اذیت و تعقیب سنیها در ایران شروع شد میرزا مخدوم بمملکت عثمانی پناهنده شده ابتدا بوان و سپس از آنجا باستنبول رفت^(۱) و بتوسط درویش پاشا حاکم دیاربکر و سعدالدین معلم سلطان مراد^(۲) [ثالث] منصب قاضی القضانی دیاربکر از طرف سلطان باو محول گردید، پس از آنکه وی دو سال دیگر^(۳) بشغل قضای طرابلس شام مشغول بود بدربار استنبول احضار گردید، در آنجا وقتی با علماء بلد بصلوة استسقا بیرون رفته و پس از ادای نماز استسقا با امامت او باران شروع بباریدن کرد و علما متفقاً او را در اینخصوص تهنیت گفتند و سلطان او را بنواخت و منزلت او نزد وی بلند گردید.

هیه حاشیه صفحه قبل

لقب خود میرزا مخدوم فرض کرده: در صورتیکه عبارت حاجی خلیفه کماتری صریح است که اشرف لقب پدر او است. و دیگر اینکه از تاریخ وفات او که در سنه ۹۸۸ ذکر میکند (بر فرض صحت نسخه) برمیآید که مراد آن میرزا مخدوم مقصود ما و صاحب نوافض علی الروافض نمی باشد (کسی دیگر با احتمال قوی شاید باشد که برو کلین او را با صاحب نوافض یکی فرض کرده و هر دو کتاب را تألیف او فرض کرده است. در صورتیکه از حاجی خلیفه ابدأ بر نمیآید که ایندو نفر یکی باشند.)

۱ - این مطلب در تراجم الاعیان مذکور نیست، ولی در نوافض علی الروافض تألیف خود مؤلف مسطور است (برو کلین).

۲ - مدت سلطنت او ۹۸۲-۱۰۰۳.

۳ - ولی دیگر نگفته که چند مدت قاضی القضاة دیاربکر بوده است.

پس از آن قضاء مکه بوی مفوض گردید و پس از سه سال از آن شغل معزول <شد> و باز باسلامبول آمد و تصمیم داشت که بقیه ایام خود را در مجاورت مکه بسر رساند. ولی سلطان او را برای مدت قلیلی بقضاء اسلامبول و سپس بسمت قضاوی عسکر ابتدا در آناتولی و پس از آن در روملی منصوب نمود و از آنجا مجدداً بمکه رفته در آنجا مجاورت اختیار نموده و در سنه ۹۹۵ در همانجا او را اجل محتوم فرا رسید (ص ۴۴۳) (تراجم- الاعیان سابق الذکر ورق ۸۰^a).

تألیفات او عبارت است از: ۱- النواقض فی الرد علی الروافض که در سفر اول خود به حج شروع بتألیف آن نموده و در سنه ۹۸۷ در اسلامبول با تمام رسانیده. نسخی از آن در کتابخانه های برلین و لیدن وینی جامع و کوپرولو (این دو در اسلامبول، ظ) موجود است و مختصر آن بقلم عبدالرسول برزنجی حسنی متولد در ۱۰۴۰ و متوفی در ۱۱۰۳ نیز در برلین و پاریس موجود است.

۲- ذخیره العقبی فی ذم الدنیا [چنانکه گذشت هیچ دلیلی بدست نیست که این کتاب از صاحب ترجمه باشد، و گویا برو کلمن در نسبت این کتاب باو مانند بسیاری از موارد در کتاب تاریخ ادبیات عرب دچار خبط فاحش شده باشد] نسخه ای از آن در NO (گویا مراد کتابخانه نوری عثمانیه باشد در اسلامبول) موجود است، انتهی حرفیاً (برو کلمن: تاریخ ادبیات عرب، چاپ برلین، سنه ۱۹۰۲. ج ۲ ص ۴۴۲-۴۴۳، نسخه امانتی پیش آقای اقبال، ملکی آقای مهدوی، ظ.) و کتبه محمد بن عبدالوهاب قزوینی فی ۷ اردیبهشت سنه ۱۳۲۱ هجری شمسی طهران.

از مجموع ماتقدم واضح شد که میرزا مخدوم در مکه معظمه وفات نموده و از کشف الظنون و تراجم الاعیان بوزینی نیز واضح شد که تاریخ وفات وی در آنجا در سنه ۹۹۵ بوده است منتهی حاجی خلیفه در حدود سنه مذکور ضبط کرده و بوزینی در خود همان سنه. بنابراین پس تاریخ وفاتی که بنا بر تقریر نصر آبادی در تذکره خود (ص ۴۷۲) برای میرزا مخدوم نامی گفته که بطبق آن وفات او در سنه ۹۹۲ بوده یا اشتباه صرف است از محتشم، یا مراد میرزا مخدوم دیگری بوده است غیر از صاحب ترجمه،

چه کلمه «مخدوم» در اعلام یا القاب بنحو لقب یا اسم در عهد صفویه بسیار رایج بوده و عجب اینست که در يك عهد و يك زمان و يك شهر و در بار يك پادشاه یعنی شاه اسمعیل ثانی دو نفر بوده اند هر دو مسمی بمیرزا مخدوم و هر دو سنی و هر دو طرف التفات پادشاه (رجوع شود به منقول از عالم آرا در همین دفتر حاضر ص ۲۱۲). پس شاید تاریخ منقول از محتشم راجع بآن میرزا مخدوم دیگر (میرزا مخدوم لاله) بوده است نه میرزا مخدوم شریفی مانحن فیه با اصلاً میرزا مخدوم ثالث دیگری و هو الاظهر و عین عبارت تذکره نصر آبادی از قرار ذیلست :

«مولانا محتشم در فوت میرزا مخدوم فرموده است :

جنت که بصد هزار زینش پیراست	خلاق و دود
بازش چو بمیرزای مخدوم آراست	وان زیب فزود
مخدوم و مطاع اهل عالم گفتم	تاریخ شود
مخدوم و مطاع اهل عالم آمد راست	وین انسب بود .»

(۹۹۲)

و چنانکه گفتیم با احتمال قوی این ماده تاریخ باید راجع بیک میرزا مخدوم نام دیگری غیر دو میرزا مخدوم مذکور در فوق (میرزا مخدوم شریفی صاحب ترجمه و میرزا مخدوم لاله) باید باشد. چه آن هر دو سنی و بهمین مناسبت مورد التفات شاه اسمعیل ثانی بوده اند. پس بسیار مستبعد است که محتشم ساکن در ایران شیعه متعصب او را اهل بهشت که خداوند بصد هزار زینتش پیراسته، برای ورود میرزا مخدوم باز آن را مجدداً آراسته فرص نماید. و نیز از ما تقدم بنحو وضوح و بدهات و ضرورت عقل واضح شد که میرزا مخدوم صاحب ترجمه از احفاد میرسید شریف جرجانی متوفی در سنه ۸۱۶ است نه نواده بلا فصل او یعنی پسر میر شمس الدین محمد بن سید شریف جرجانی چنانکه صاحب روضات الجنات در ص ۴۹۸ احتمال داده و نیز چنانکه مرحوم شیخ عباس قمی درج ۳ الکنی و الالقاب چاپ صیدا سنه ۱۳۵۸ ص ۳۲۶ و ۴۲۷ بطور قطع گفته، چه وفات پسرش میر شمس الدین محمد گرچه معلوم نیست ولی لابد از سنه ۹۰۰

متجاوز نبوده و وفات صاحب ترجمه کما رأیت در ۹۵۵ بوده و مستبعد است که پسری ۹۵ سال بعد از وفات پدرش زنده باشد، بخصوص در مثل مورد مانحن فیه که پدرش علی المفروض در سنه ۹۰۰ و پدر پدرش بتصریح مورخین در ۸۱۶ وفات کرده باشد. چه بنا بر این پدرش اگر در ۹۰۰ وفات کرده ۸۴ سال بعد از وفات پدر پدرش بوده است و حال اگر در همان سال وفات میرسید شریف متولد شده وی در وقت وفات در سنه ۹۰۰ مردی ۸۴ ساله بوده و بسیار مستبعد است که کسی در سن ۸۴ سالگی باز اولادش بشود. پس لابد باید فرض کرد بنحوقدر متیقن که میر شمس الدین محمد اقلای بیست سال قبل از وفاتش یعنی در سنه ۸۸۰، میرزا مخدوم از او بوجود آمده و بنا بر صحت این فرض میرزا مخدوم اگر پسر بلا فصل میر شمس الدین محمد بوده و در سنه ۹۹۵ هم کما ذکرنا وفات کرده پس عمر وی در وقت وفات باقل احتمالات $۹۵ + ۲۰ = ۱۱۵$ سال بوده و این عادتاً بسیار بسیار مستبعد است. پس بدون شبهه باید فرض کرد که میرزا مخدوم پسر بلا فصل میر شمس الدین محمد نبوده است بلکه نواده یا باز هم پائین تر پسر نواده یا نواده میر شمس الدین محمد بوده است و قرینه تصریح بر اینکه وی پسر میر شمس الدین محمد نبوده (علاوه بر اداء آن بفرض بسیار بسیار مستبعد مذکور) تصریح حاجی خلیفه است (رجوع بهمین دفتر ص ۲۰۹) بنام پدر او حیث قال: «نواقض علی الروافض للمشریف میرزا مخدوم بن میر عبدالباقی من ذریة السید الشریف العرجانی».



و از نفایس کتبی که در کتابخانه جناب آقای حاج سید نصر الله تقوی رئیس دیوان عالی تمیز مدظله العالی موجود است نسخه ای از نهج البلاغه است بخط احمد بن یحیی بن محمد بن عمر بن محمد السهروردی (که گویا چنانکه خواهد آمد معروف بوده بشیخ زاده سهروردی و ملقب بوده بیاقوت ثانی) و این نسخه مورخ است به ۱۶ شوال سنه ۸۲۸ و در یکی از اوراق آخر آن شرحی بخط همین میرزا مخدوم شریفی مورخه یوم الخمیس ۱۵ ربیع الاخر سنه ۹۸۹ که خط تعلیق بسیار خوشی است مسطور است که سوادى از آن عیناً در ذیل نقل میشود که بی کم و زیاد مطابق اصلست و هو هذا:

«هذا کتاب نهج البلاغه بخط الیاقوت (کذا) الثانی شیخ زاده السهروردی کان

فی سلسلتنا انتهى الى اخي السيد الشهيد نور الهدى طيب الله تعالى نراه فلما انتقل الى رحمة الله سبحانه ارسلته و الدتي صانها الله سبحانه عن كيود الظالمين المبتدعين الى فوصل الحق الى ذي الحق فلما رأته مبتراً و كنت متوجهاً من بغداد الى قسطنطينيه المحروسين استعجلت ترميمه و اصلاحه فلذا لم يصلح كما كان يابق بشأنه و ظني ان امثاله غني عن الاصلاح من يعرف قدره لا يفتقر الى تهذيبه و من لا يعرفه فهو مطروح من نظر الذكي نطقه ابن سيد شريف الحسنی ميرزا مخدوم الشريف القاضی ببغداد و المشهدين و المفتی بالعراقين سابقاً في يوم الخميس ۱۵ شهر ربيع الاخر ۹۸۹ . (تاريخ برداشتن اين سواد در ۲۶ فروردین ۱۳۲۱ هجری شمسی است) .

باري پس از آنکه در منزل جناب آقای تقوی آن نسخه نفیس نهج البلاغه را با این شرح مالک آن میرزا مخدوم شریفی بخط او دیدم خواستم علی التحقیق بدانم این میرزا مخدوم شریفی که بوده و در چه تاریخی میزیسته و از چه خانواده ای بوده و سوانح احوال او چه بوده . بمحض اینکه بمنزل آمدم فرط رغبت و ولع در اطلاع بر احوال او مرا آرام نگذارد، ناچار شروع ببحث در مظان و ماخذ شرح احوال او نمودم تا بالاخره جهد المقل را تفصیل مذکور در فوق را (از ص ۲۰۸ این دفتر تا اینجا) از مدارك مختلفه موسومه در تضاعیف این فصل جمع کرده برای تذکره شخصی خودم در اینجا نوشتم، و انا العبد المذنب الفقیر الیه تعالی محمد بن عبدالوهاب ابن عبدالعلی الفزوینی الکلیزوری تحریراً فی ۲۵ جمادی الاولی سنه ۱۳۶۱ هجریه قمریه الموافق ۲۰ خرداد ۱۳۲۱ هجریه شمسیه ببلده طهران عاصمه ایران بمنزلی فی شارع جم قریب خیابان حشمت الدوله من محلات طهران الغربیه الشمالیه و الحمد لله اولاً و آخراً .

ابومذین

ضبط آن ، رجوع شود بحاشیه صفحات < الانس > ص ۶۱۲-۶۱۳ .

مرآة الزمان :

از سبط ابن الجوزی ، قسمتی از آن از سنه ۴۹۵-۶۵۴ باهتمام Richard James Jowet در سنه ۱۹۰۷ در شیکاگو بطور چاپ عکسی چاپ شده است (دفتر تذکره «و»).

مرقع :

شرحی بسیار بسیار مفید از غزالی در احياء العلوم ۳: ۳۴۸ راجع بدان که از آن معنی و مقصود از مرقع و کیفیت آن در کمال وضوح روشن میشود .

الهرزوقي :

- معجم الادبا ۲: ۱۰۳-۱۰۴ .

- رجوع نیز به پشت کتاب الامکنه والازمنه پیادداشتی که من با مداد کرده‌ام در خصوص غلط بودن تاریخ ۴۵۳ که در آخر طبع مزبور برای اتمام تألیف آن چاپ شده است باقرب احتمالات، بلکه بطور قطع و یقین .

|| 10.10.38 : غرة جمادى الاخره سنة ۴۵۳ شنبه بوده است ، پس ۱۵ آن ماه باز شنبه میشده و ۱۴ جمعه و ۱۳ پنجشنبه . و همچنین غرة جمادى الاخره سنة ۴۱۳ [که محتمل است با احتمال قوی که همین تاریخ یعنی ۴۱۳ تاریخ اتمام تألیف کتاب بوده که در تحویل ارقام بکلمات مبدل به ۴۵۳ شده و یوئیده که یکی از سنوات تألیف کتاب که بقرینه باید همان سنه تألیف باشد سنه ۳۹۲ یزدجردی بوده (۲: ۲۹۶) که مطابق است بحساب من با ۴۱۴ ، ولی ممکن است که همان سنه ۴۱۳ بوده باشد ، چه حساب من تقریبی است و تاجداول تطبیقیه «شرام» را نداشته باشم بطور تحقیق تطبیق هجری را با یزدجردی نمیتوانم بکنم] شنبه بوده است که باز ۱۳ آن ماه پنجشنبه خواهد شد . و كذلك سال ۴۲۱ یعنی همان سال وفات مرزوقی باز غرة جمادى الاخره آن سال

شنبه بوده که باز ۱۳ آن ماه پنجشنبه خواهد شد .

و چون تقریباً محال است که مؤلف که در سنه ۳۷۷ بنحو قدر متیقن در حیات بوده - چه وی شاگرد ابوعلی فارسی بوده بتصریح^(۱) (۱: ۱۵۴) و قرأ علیه پس لا اقل که وی در سنه وفات استاد خود یعنی در سنه ۳۷۷ در حیات بوده پس چگونه تا ۷۶ سال دیگر یعنی تا ۴۵۳ که تاریخ ختم کتاب است در چاپ حاضر میتواند زنده باشد؛ البته شاید کسی بگوید که این فقره محال نیست، چه ممکن است که وی در سال وفات ابوعلی بیست ساله بوده و ۹۶ سال هم عمر کرده، درج - و اب گوئیم که یا قوت تصریح میکند که «قرأ کتاب سیبویه علی ابی علی الفارسی و تلامذاه بعد ان کان راساً بنفسه» که بدیهی است لا اقل لا اقل در وقت فوت ابوعلی او را باید مردی چهل ساله فرض کرد، آنوقت ۴۰ ساله + ۷۶ = ۱۱۶ ساله خواهد شد در وقت تألیف کتاب . و کذاک از راه دیگر باز این تاریخ ۴۵۳ نزدیک بمحال میشود، چه از قرار ذکر یا قوت که صاحب گفته که «فاز بالعام با صبهان»^(۲) ثلاثة حائک و حلاج و اسکاف فالجائک هو المرزوقی الخ» واضح است که مرزوقی در یکی از سنوات عمر صاحب متوفی در ۳۸۵ از شهر مشاهیر اصفهان بوده، یعنی جوان بیست ساله (چنانکه در فرض سابق ممکن بوده فرض آن) نبوده، فرض کنیم که اقل ۴۰ ساله بوده پس چگونه ۶۸ سال دیگر بعد از وفات صاحب در ۳۸۵ - باز زنده بوده و نه فقط زنده بوده بلکه تألیف چنین کتابی را نموده بود . باری پس چون بدون شک تاریخ ۴۵۳ غلط است باید برای اینکه ۱۳ جمادی الاخرای سال تألیف پنجشنبه باشد فرض کرد که یا ۴۵۳ غلط است بجای ۴۱۳ و یا زنده دو چیز یکی بودن ۳ در آخر هر دو رقم و یکی اینکه این تاریخ تقریباً بل شاید تحقیقاً مطابق است کما ذکرنا با تاریخ ۳۹۲ یزدجردی (= ۴۱۳ یا ۴۱۴) که در ج ۲ ص ۲۹۶ ذکر آنرا میکند که همچو میماند که سال تألیف کتاب بوده است، یا آنکه ۴۵۳ بجای ۴۲۱ که همان سال وفات مرزوقی باشد و این فرض اخیر کمتر محتمل است تا فرض اول .

|| شارح حماسه و صاحب کتاب الازمنة معاصر صاحب بن عباد بوده است و در

۱- يك كلمه که نام کتابیست خوانده نشد (۱.۱).

۲- در متن معجم الادبا (۲: ۱۰۳) چاپ دوم اوقاف گیب «من اصفهان» آمده است (۱.۱).

سنه ۴۲۱ یعنی مدتی بعد از صاحب وفات نموده (معجم الادبا ۲: ۱۰۳-۱۰۴).

- رجوع شود نیز بمعجم المطبوعات العربیة سر کیس در «مرزوقی»، و حاجی خلیفه در «حماسه» که او نیز وفات او را در سنه ۴۲۱ ذکر میکند و عبارت ابتدای شرح حماسه او را نیز بدست میدهد که واضح است آنرا دیده بوده، و اعیان الشیعه ج ۹ ص ۳۵۱، و طبقات النحاة سیوطی ص ۱۵۹، و محاسن اصفهان للمافروخی ص ۳۱ («ومن متقدمیم [ای متقدمی الادباء باصفهان] الشیخ اب-و علی المرزوقی والشیخ ابو عبدالله الخطیب النخ» و چون تألیف محاسن اصفهان در حیات ملکشاه (۴۶۵-۴۸۵) و در حیات نظام الملک بوده [رجوع بص غلاف] پس شکی نیست که مرزوقی لابد مدت مدیدی قبل از تاریخ مزبور بایستی وفات کرده بوده که از «متقدمین» محسوب شود.

مرشد امیر تیمور از عرفا :

یکی شیخ زین الدین ابوبکر خوافی^(۱) متوفی در سنه ۸۲۸ (نفحات الانس ۵۶۹-۵۷۲) بوده است بتصریح ابن عربشاه در عجایب المقدور (ص ۲۰-۲۱) [نه شیخ زین الدین ابوبکر تایبادی متوفی در سنه ۷۹۱ (نفحات الانس ۵۷۶-۵۷۹) که در لقب و کنیه با او شریک است و من همیشه این دو شیخ زین <الدین> ابوبکر را با یکدیگر اشتباه می کردم و محض همین اشتباه و رفع آن این ورقه را می نویسم، و اینکه میگویم «نه شیخ زین الدین ابوبکر تایبادی» برسم علی العجالة است، ولی هیچ مستبعد نیست که امیر تیمور او را هم دیده باشد^(۲) چه با هر دو معاصره بوده است کما رأیت من تاریخ وفاتهما].

دیگر سید بر که در جنک امیر تیمور با توقتمش خان در دشت قبیچاق در سنه ۷۹۳ همراه امیر تیمور بوده است بتصریح نظام شامی در ظفر نامه ص ۱۲۳، و حبیب السیر در حوادث همین جنک، و ابن عربشاه در عجایب المقدور ص ۱۵ که شرح حال مختصری هم از این سید بر که در آنجا ذکر میکند ولی تاریخ وفات او را ذکر نمیکند،

۱ - شرح حال پسر این زین الدین خوافی در ضوء اللمع سخاوی ۹: ۲۸۸ مسطور است.

۲ - بعد دیدم که در طرائق الحقائق ۲: ۳۰۴ نقلا از حبیب السیر شرحی از ملاقات

امیر تیمور با این ابوبکر تایبادی در قصبه تایباد نوشته است، حالا نمیدانم ابن عربشاه این دورا با یکدیگر اشتباه کرده یا فی الواقع هر دو را دیده بوده.

و كذلك در تلیق الاخبار ج ۱ ص ۵۹۵، ۵۹۶، ۶۰۴ نام او مسطور است ، و در نفحات و طرائق الحقائق و ریاض العارفين هم شرح حال او را نیافتیم، و كذلك در الدرر الكامنة ابن حجر والضوء الامع سخاوی هم شرح حال او را نیافتیم .

در خلاصه که ایته در فهرست ایندیا افس < از کتاب هفت اقلیم > بدست میدهد در ذیل « اند خود » (ستون ۴۱۹) شرح مختصری از این سید بر که نوشته و او را سید جمال الدین بر که اند خودی می نامد ولی تاریخ وفات او را ابدأ یا ایته یا خود مؤلف هفت اقلیم ذکر نکرده است، و گویا اصلاً خود هفت اقلیم ذکر نکرده است .

مزارات شیراز [کتاب -] :

- در فارسنامه ناصری ۲: ۲۲، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، م.
- در طرائق الحقائق ج ۲: ۲۲۶ بعنوان «حط الاوزار فی زوار المزار»، و در ج ۳: ۲۲۳ بعنوان هزار مزار، ایضاً ۲۲۶ (بهمان عنوان)، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹ ح .

مزورة :

- المحاضرات ۱: ۲۹۵ .
- تذكرة داود انطاکی استطراداً ج ۱ (پشت کتاب یادداشت کرده ام) .

((مشایخ جویباری)) :

عبارت است از مجموعه از اسناد و وثایق غالباً راجع بخريد املاك بعضی مشایخ جویباری در بخارا در حدود ۹۷۰ کمابیش که این او آخر (۱۹۳۸) در مسکو یاد رانین گراد چاپ شده است و آقای مینورسکی بعنوان عاریه از لندن برای من فرستاده اند ، حالا آدرسش را بر میدارم که بعدها شاید بخرم : درص اول آن از طرف دست راست نوشته: «بسم الله الرحمن الرحيم ، نقل سواد خطوط املاك عالیجناب مت [هالی] نصاب قدوة الاكابر العظام سلالة السادات والنقباء فی الايام مهر سپهر جلال و سیادت ماه آسمان عزت و نقابت عمده خاندان سیادت [کذا بالتکرار] و معرفت مرجع کافه ارباب ولایت ...

مقبول قلوب العارفين نظاماً للشريعة والطريقة والملة والدين حضرت خواجه سعدالمشهر
بخواجه کلان خواجه طول عمره

مسعود الابتداء بالفاتحه محمود الانتهاء والخاتمه

بلده بخارا ازد کاکین و کاروان سرای وتیمچه و اراضی وغیره، و در پشت صفحه
اول از طرف دست چپ نوشته بروسی که آقای مینورسکی بحروف فرانسه با مداد
تحویل کرده اند :

Académie des sciences de l'U.R.S.S., Institut Oriental.

Iz Arkiva Sheykhov Djuybari.

Moskva, 1938, Leningrad. (A)

مشترك :

در تعبیر فلان لفظ مثلاً «عین» مابین چند معنی مشترك است بفتح راء است نص علیه
صریحاً صاحب اللسان و در اصل این تعبیر و نظایر آن مانند طریق مشترك و فرضه مشتركه
و مشترك فيه بوده است^(۴) فحذف [الجار والمجرور] و اوصل نص علیه صریحاً واضحاً
مرتین فی المصباح، و در هر صورت بطور قطع و یقین باید دانست که اشترك متعدیاً اصلاً
و ابدأ بهیچ معنی و در هیچ لغتی و لو ضعیفاً نیامده است، پس جمیع کلمات و صفات مشترك
و مشترك که و مشتركات و امثالها همه بفتح راء است بتأویل مذکور، فافهم و اغتنم .

مشرف الدين :

مقصود وجود این لقب است بطور عموم برای رفع استبعاد این لقب سعدی و نیز

۱- کتاب دیگری نیز اخیراً در اتحاد جماهیر شوروی درباره مشایخ جویباری
بعنوان «وضع اقتصادی مشایخ جویباری- بررسی در تاریخ کشاورزی دوره ملوک الطوائفی
در آسیای میانه در قرنهای شانزدهم و هفدهم» نوشته شده است. عنوان کتاب بخط
لاتین اینطور است :

Ivanov, P. P. : Khozyaistvo Dzhuibarskihh Sheikhov , Moskva,
1952 . 378 p. (1,1)

۲- عبارت سعدی از صاحب تاج است در مورد فرضه مشتركه نه در مورد ما نحن فيه

برای رفع احتمال مصحف بودن مشرف الدین از مشرف الدین : شد الازار^{۹۸} .
مصلح:

(بمناسبت نام سعدی : مصلح ، و رفع استبعاد آن و استیناس مردم بدان)
 از اسماء اعلام شیراز نام ۱۳۸۴ (ابوالخیر بن مصلح) ، و نیز نام پدر یا جد قطب الدین شیرازی .
مظفر الدین بولق [یا بولق] ارسلان
ابن حسام الدین السمورک:

قطب الدین شیرازی از جمله تألیفات متکثره متنوعه کتابی دارد بفارسی در علم هیأت و نجوم موسوم به اختیارات مظفری که بتصریح خود او در مقدمه خلاصه و تهنیتی است از نهیة الادراک او ، و این کتاب رایعنی اختیارات مظفری را بتصریح خودش در دیباچه کتاب مزبور (که نسخه نسبت قدیمی از آن را آقای ملک الشعراء بهار دارند و دوسه روزی است فعلاً که نزد من امانت است) بنام شخصی که او را مظفر الدین بولق ارسلان [کذا باباء موحده واضحاً ، و در ابوالفداهم در جزو اسامی ارتقیه مار دین کسی دیگر را دارد بنام حسام الدین بولق ارسلان که در نسخه مطبوعه مکرراً بولق باباء موحده طبع شده است و شاید همین املا صحیح باشد . ولی لین پول در «محمدان دیناستی» (۱) همین شخص اخیر را همه جا بولق باباء مشناه تحتانیه نوشته است ، والله اعلم بصحة هذا الاملاء ، و اینرا هم بگویم که واضح است از لقب حسام الدین و از اینکه عصر این بولق ارسلان (۵۸۰ - حدود ۵۹۷) ابدأ باعصر قطب الدین شیرازی (۶۳۴ - ۷۱۰) وفق نمیدهد که این حسام الدین بولق ارسلان ابوالفدا ولین پول بکلی کسی دیگری است غیر بولق ارسلان قطب الدین شیرازی که لقب او مظفر الدین بوده است بدون شبهه ، چه خود نام «اختیارات مظفری» که بمناسبت لقب اوست جای شبهه باقی نمیکند در صحت این لقب علاوه بر اینکه او لابد بعد از ۶۵۰ بلکه بعد از ۶۶۰ باید سلطنت رسیده باشد تا با عصر و عمر قطب الدین شیرازی متولد در ۶۳۴ بتواند وفق دهد) .

باری قطب الدین شیرازی کتاب مزبور رایعنی اختیارات مظفری را بنام شخصی

موسوم به مظفرالدین بولق ارسلان بن حسام الدین السورک (کذا؟) تألیف نموده است و من از دیشب تا کنون هر چه گشتم نه در ابوالفدا و نه در «محمدان دیناستی» لین پول اصلاً و ابداً کسی با این نام و نسب و لقب بوجه من الوجوه مذکور نیست و اصلاً معلوم هم نیست که این مظفرالدین بولق ارسلان از چه سلسله باشد و در کجا و چه شهری و مملکتی سلطنت کرده است، زیرا که او در دیباچه کتاب خود اصلاً و ابداً اشاره و تلویحی بسلسله او یا مملکت او یا مقر او [یا عصر او] نمیکنند، ولی معذک کله از این اسم و لقب حدس میزنم بظن غالب که از ملوک ارتقیه (که در دیار بکر و آن نواحی از حدود ۴۹۵ الی ۸۰۹ سلطنت کرده اند) باشد که یا اسم و لقب او تاریخ او از ابوالفدا که از حال اینها خوب باخبر بوده است بکلی فوت شده است یا آنکه این شخص از یکی از شعب فرعیه این سلسله یعنی ارتقیه بوده است غیر دو شعبه اصلی معروف این سلسله که یکی ملوک حصن کیفا بوده اند و دیگری ملوک ماردین و میافارقین، چه بتصریح لین پول اینها یک شعبه دیگر از این سلسله ارتقیه در خرتبرت (۵۲۱-۶۲۰) و یکی دیگر نیز ظاهراً در حلب (عانه) بساطنت رسیده اند، ولی ممکن است نیز با احتمال ضعیف که این مظفرالدین بولق ارسلان بن حسام الدین السورک بکلی از یک سلسله دیگری باشد غیر سلسله ارتقیه و عجاله هیچ نمیدانم کجا سلطنت کرده بودند اند باشد، و عجاله هیچ امیدی برای تعیین هویت این مظفرالدین بولق ارسلان برای من باقی نمانده است جز یکی احتمالاً در در الکامنه ابن حجر (اگر وفات وی بعد از سنه ۷۰۰ بوده باشد) یا در المنهل الصافی یا در سلوک مقریزی یا در مختصر الدول ابن العبری یا در نجوم الزاهره ابن تغری بردی و الوافی بالوفیات صلاح الدین صفدی که دسترسی به هیچ یک از این مآخذ ندارم، یا شاید نیز در مسکوکات ارتقیه لین پول، ولی این احتمال اخیر فعلاً بنظر من بسیار ضعیف میآید چه اگر در مسکوکات ارتقیه لین پول، اسمی از او بود در «محمدان دیناستی» هم و هم لابد اسمی از او میبود مگر در صورتی که مسکوکات ارتقیه لین پول بعد از «محمدان دیناستی» او تألیف شده باشد و اطلاعات تازه در کتاب متأخر خود راجع بار تقیان بدست آورده باشد که در «محمدان دیناستی» از آنان اطلاعات بی اطلاع بوده است، و کتبه محمد بن عبدالوهاب قزوینی در دهم دی ۱۳۱۹ در طهران.

معاصرة :

« الشيخ ضمرة بن يحيى بن ضمرة الشعبي صالح فقيه محدث عاصر الشيخ ابا جعفر
 رحمه الله » (فهرست منتجب الدين ص ٧) .
 «عاصر ابا المظفر جلال الدين عالى كهر المعروف بشاه عالم التيمورى الهندى
 وابنه محمد اكبر شاه الثانى و ... و .. و ... » (مطلع الشمس ٣ : ١٦٧) .

معقلى، [خط -] :

نفايس الفنون ١ : ٩ .

معلوم :

كوبيا بمعنى «وجه» و «تنخواه» يعنى مال و پول و ذخيرة پولى يا مطلق ذخيره
 و پس انداز و نحو ذلك استعمال ميشده است . عبارت گلستان : « مگر آن معلوم ترا دزد
 نبرد » (او كما قال) كه مشهور است و شاهدهى براين فقره است بدون شك ، و شاهد ديگر
 مظنون اين عبارت قشيرى است : « وان ابتلى مرید بجاه او معلوم او صحبة حدث او ميل
 الى امراتو (او؟) استقامة الى معلوم وليس هناك شيخ يدل على حاله يتخلص من ذلك فعند
 ذلك حل له السفر والتحول عن ذلك الموضع الخ . » (ص ١٨٥)
 ايضاً ص ١٠٨ : « انا علم انك لا تحمل معك معلوماً ولكن احمل هاتين التفاحتين ..
 فقلت فى نفسى انهما تفسدان على حال تو كلى اذا صارتا معلوماً لى . »
 «وقيل كان ابراهيم الخواص لا يحمل شيئاً فى السفر وكان لا يفارقه الابرة والركوة
 أما الابرة فلخياطة ثوبه ان تمزق سترأ للمورة و اما الركوة فللمطهارة و كان لا يرى ذلك
 علاقة ولا معلوماً . » (قشيرى ١٣٢)

معهوله :

[از جنس معتمده = معتمد عليهم، و مشترك = مشترك، ذريعه ١٤٨ : ٣٦٢] ، مثلاً

پادداشهاي قروينى، ج ٢ - ٢٩

کتب معموله بمعنی کتب رایجه و متداوله آیا درست است در عربی؟؟
 شاید اصل این کلمه در م-ورد کتب فقهیه فتوائیه اولاً استعمال میشده و ابتدا
 «معمول به» میگفته‌اند یعنی کتب فتاوی که مابین عموم معمول به است و سپس بحذف
 جار و مجرور این تعبیر را بر مطلق کتب متداوله استعمال کرده‌اند.

مغول :

(از روی جهانگشا [= جه] و جامع التواریخ).

(۱) چنگیزخان ، وفات او در ۴ رمضان ۶۲۴ (جه ۱: ۱۴۴).

(۲) جلوس او کتای قاآن بن چنگیزخان ۶۲۶ ، وفات او ۶۳۹ (جه ۱: ۱۵۸).

(۳) فترت بین او کتای قاآن و کیوک خان و سلطنت مادر کیوک -تورا کینا خاتون

. ۶۴۳-۶۳۹

(۴) جلوس کیوک خان بن او کتای قاآن در سال اسب واقع در ربیع الاخر ۶۴۳

(جامع ۲۴۰) ، مدت پادشاهی او یک سال بود (جامع ۲۵۰) [جلوس کیوک بقول پلیو

در رساله «کاغذ کیوک بیاب اینوسان ششم» ص ۸، در ۲۴ اوت ۱۲۴۶ بود که میگوید از

روی ماخذ چینی استخراج شده است ، و این مطابق میشود با ۹ ربیع الثانی ۶۴۴]، پس

وفات کیوک در اوایل ۶۴۵ میشود .

(۵) فترت سلطنت اغول غایمش خاتون زن کیوک و پسرانش خواجه و ناقو ۶۴۵-۶۴۹.

(۶) جلوس منکو قاآن بن تولی بن چنگیزخان ۹ ع ۲: ۶۴۹ (جهانگشا ۳: ۲۹)،

وفات منکو قاآن در اوایل شهر سنه ۶۵۶ (وصاف ۱۱) .

(۷) جلوس قوبیلای قاآن اوایل شهر سنه ۶۵۸ (وصاف ۱۶) ، وفات او در

شهر ۶۹۳ (وصاف ۲۴) .

(۸) جلوس تیمور قاآن بن جمکین (جیم کیم) بن قوبیلای قاآن در اوایل شهر

۶۹۳ (وصاف ۲۴) ، وفات تیمور قاآن در شهر ۸۰۶ (وصاف ۴۹۸) .

(۹) حرکت هولاکوبن تولی بن چنگیزخان از مغولستان بطرف ایران ۲۴ شعبان

۶۵۱ (جهانگشا ۳: ۹۶) .

- فتح قلاع ملاحده بدست او و تسلیم خورشاه سلخ شوال ۶۵۴ (اواخر ج ۳

جهانگشا و نیز ۳: ۱۲۳) .

- فتح بغداد بدست هولاکو اواخر محرم ۶۵۶ (ذیل خواجه نصیر) .

- وفات هولاکو ۱۹ ع ۲: ۶۶۳ (جامع کاترمر ۴۱۶) .

۱۰) جلوس اباق بن هولاکو ۳ رمضان ۶۶۳ (جامع s.p.209 ورق^a ۲۹۶) ،

وفات اباقا ۲۰ ذی الحججه ۶۸۰ (ایضاً ورق^a ۳۱۴) .

۱۱) جلوس تکو دار احمد بن هولاکو ۲۶ محرم ۶۸۱ (ایضاً ورق^b ۳۱۵) ، قتل

او ۲۶ ج ۲ [ظ ۱، رجوع بهامش تاریخ آقای اقبال ص ۲۲۹]: ۶۸۳ (ایضاً^a ۳۲۲) .

۱۲) جلوس ارغون بن اباق بن هولاکو ۲۷ ج ۱: ۶۸۳ (ایضاً^a ۳۲۳) ، وفات او

۷ ع ۱: ۶۹۰ (ایضاً^b ۳۲۹) .

۱۳) جلوس کیخان بن اباقا ۲۴ رجب ۶۹۰ (ایضاً^a ۳۳۰) ، قتل او ۶ ج ۲: ۶۹۴

(ایضاً^b ۳۳۳) .

۱۴) جلوس بایدوبن طرغای بن هولاکو ۶۹۴ (محمدان دیناستی - جامع

ندارد) ، قتل او بدست نوروز و امرای غازان ۲۳ ذی القعدة ۶۹۴ (جامع ورق^a ۳۵۷) .

۱۵) جلوس غازان بن ارغون بن اباقا ۲۳ ذی الحججه ۶۹۴ (جامع ورق^a ۳۵۸ ،

جایی ص ۸۸) ، وفات او ۱۱ شوال ۷۰۳ (جامع^a ۴) .

۱۶) جلوس محمد خدا بنده اولجایتو بن ارغون ۱۵ ذی الحججه ۷۰۳ (ذیل

جامع ۴۴۷) ، وفات او سلخ رمضان ۷۱۶ (ایضاً^b ۴۷۸) .

۲۷) جلوس ابوسعید بن اولجایتو اوایل صفر ۷۱۷ (ایضاً^b ۴۸۷) ، وفات او

۱۳ ع ۲: ۷۲۶ (ایضاً^b ۵۲۸) .

|| باتو بن توشی بن چنگیز خان (۱)

۱) جلوس در حدود ۶۲۴ یا اندکی قبل از آن (این سال سال وفات چنگیز خان

۱- رجوع بوریقه جوجی .

است و چون توشی اندکی قبل از وفات چنگیز خان وفات کرده و چون جلوس باتو بعد از وفات پدرش توشی است لهذا ما این استنباط را نمودیم).

وفات در حدود ۶۵۳ یا اندکی بعد از آن (جه ۲: ۲۲۳) (فقط از روی جه، باز تحقیق شود از روی جامع التواریخ ان شاه الله).

«وباتو در سنه [ثلاث یا اربع] خمسين و ستمائه بکنار آب ایتل بموضع سوای وفات یافت و مدت عمرش ۴۸ سال بود» (جامع طبع بلوشه ۱۳۷).

۲) پس از او پسرش سرتاق بحکم منکوقا آن بجای او بنشست و در راه مراجعت از نزد منکوقا آن باردوی خود وفات کرد (ایضاً ص ۱۳۷).

۳) ویس از سرتاق پسر سرتاق **اولاغچی** بر تخت نشست و او نیز باندک زمانی وفات یافت [بدون تعیین تاریخ کماتری، ولی چون جلوس بر که بن توشی بنص جامع ۱۳۸ در سنه ۵۵۲ بوده پس جلوس و وفات این دو نفر یعنی سرتاق و اولاغچی مابین این دو سنه ۶۵۰ که سال وفات باتو است و ۶۵۲ که سال جلوس بر که است خواهد بود بالضرورة].

۴) جلوس بر **که** بن توشی بن چنگیز خان بجای اولاغچی در سنه ۶۵۲ (جامع ۱۳۸).

وفات بر که نزدیک آب ترک در سنه ۶۶۴ (جامع ۱۳۹) و بقول ابوالفدا ۴: ۴ در سنه ۶۶۶.

۵) جلوس **منکوتمر** بن توقوقان بن بانو بجای او [لابد در همان سنه ۶۶۴ بفحوای

جامع ۱۴۰] و بقول ابوالفدا ج ۴: ۴ در سنه ۶۶۶.

وفات منکوتمر در سنه ۶۸۱ [پس از شانزده سال پادشاهی (باتصحیح عبارت مغلوط

جامع)] ص ۱۴۱-۱۴۲ و كذلك ایضاً فی ابی الفدا ۴: ۱۶.

۶) جلوس تودامونککابن توقان [ظ = توتوقان] (بن باتو) در سنه ۶۸۱ (بفحوای

جامع ۱۴۱-۱۴۲ و بصریح ابوالفدا ۴: ۱۶).

نزول تودامونککا از سلطنت و اشتغال بزهد [در سنه ۶۸۶] ابوالفدا ۴: ۲۲ و

حاشیه جامع ۱۴۲ نقلاً عن النوبیری، در خود جامع تاریخ رامعین نکرده).

از این بیعد ان شاه الله از روی جامع ص ۱۴۲ بیعد و ابوالفدا اگر دارد و جهان آرا

و منجم باشی ادامه داد، شود ان شاه الله.

رجوع نیز بدفتر خشی نمره ۱ ص ۲۱۱ .

جغتای: وفات او در شهر ۶۳۸ (جامع ۱۸۴) یا ۶۳۹ رجوع به پشت جهانگشاج ۱.
تولوی بن چنگیز خان: وفات در سال مار موافق [ابتداء آن با] شهر سنه ثلثین
 و ستمائه (جامع طبع بلوشه ص ۲۲۱) ، پس وفات او یا در همان سنه ۶۳۰ بوده است یا
 در سنه ۶۳۱ . بالضرورة

سرقوتی یسکی: زوجه تولوی بن چنگیز خان مادر منکوقا آن وقوبلای قاآن و هو لا کو
 واریغ بوکا، وفات او در ذی الحججه سنه ۶۴۹ (جامع طبع بلوشه ص ۲۷۴، و جهانگشای ۳: ۹).
 ارغون آقا: امیر معروف و پدر نوروز، وفات او در ۲۰ ذی الحججه سنه ۶۷۳
 (وصاف ۳۱۳)، یا ۲۵ ذی الحججه از سنه مذکوره (جامع التواریخ طبع بلوشه ص ۵۵۹).
 «در بیست و پنجم ذی الحججه سنه ثلث و سبعین و ستمائه ارغون آقا بمرغزار رادکان
 وفات یافت» (جامع بلوشه ۵۵۹) .

تفاوت ۵ روز در تاریخ وفات او گمان میکنم از آنجا بوده که در ماخذ یکی از دو
 کتاب مذکور شاید ۲۰ با رقم هندسی نوشته شده بوده که بعدها که با اعداد صریحه
 مبدل کرده اند صفر مبدل به پنج شده است یا برعکس .

مفضلیات :

[رجوع بفرست 415 هاراسوویتز ص ۱۳۱] .

بشرح ابن الانباری و طبع سرچارلز لایل در دو جلد در سنه ۱۹۲۱ در بیروت در
 مطبعة يسوعيين ولی ناشر آن یعنی éditeur باصطلاح فرنگیها مطبعة کلا رندن بوده در
 اکسفورد، بطوریکه هم آنهایی که این طبع را طبع بیروت نوشته اند مانند معجم المطبوعات
 و مقدمه دیوان الطفیل و طرماح حق داشته اند و هم آنهاییکه مثل هاراسوویتز در کاتالک
 نمره 415 ص ۱۳۱ و نیز در مقدمه بوان برفرست این طبع مفضلیات که در اوقات گیب
 چاپ شده گفته اند که چاپ اکسفورد است حق داشته اند (رجوع نیز به پشت جلد
 فهرس هاراسوویتز 1926-1929) .

رجوع شود نیز بفهرست اخیر (نمره 592 ص 39) هفروپسران که بریج که همین روزها (اواسط نوامبر ۱۹۳۸) رسید و یکی از این چاپ را میفروشد.

ابومقاتل نصر بن المنتصر دثلی :

شاعر مداح دعاة طبرستان : «ابومقاتل نصر بن المنتصر الدثلی خمسون ورقة» (الفهرست ۱۶۷).

- قصیده معروف او «لاتقل بشری ولكن بشریان» با حکایتی ممتع راجع بدان در مروج الذهب چاپ پاریس ۸: ۳۵۲، ۳۵۸ در خلافت المتقی .
- ابن الاثیر در حوادث سنه ۲۷۰ ج ۷ ص ۱۶۴ بدون تسمیه قائل بعضی اشعار او را نقل میکند.

- معاهد التنصیص ص ۶۱۵-۶۱۶ .
- جامع الشواهد در لاتقل بشری .
- معالم العلماء ص ۱۳۹ .
- مناقب ابن شهر آشوب .
- تاریخ ابن اسفندیار .
- «تاریخ طبرستان و مازندران» ظهیرالدین «مرعشی» ص ۲۸۸-۲۸۹ .
- «تاریخ رویان» اولیاء الله .
- درن درج ۴ تواریخ راجع بمازندران ص ۵۹-۶۲، ۵۰۶-۵۰۹ عیناً همین فصل را بی کم و زیاد دو مرتبه (مکروراً نمیدانم بچه علت) از روی مروج الذهب نقل کرده است .

الہفت [نکاح] :

گویا عربها این فقره را که کسی پس از مرگ پدرش [مانند مغولها] زوجه پدرش

را تزویج میکرده نکاح المقت می گفته اند و سندوی در یکی از فصول «ادب الجاحظ»
و هیمنی در ص از سمط اللثالی («المقتیین») باین فقره اشاره کرده اند.

المکاترة [کتاب -]:

رجوع بص ۴۵ از الطرائف الادبیة عبدالعزیز میمنی که ذکرى از این کتاب در آنجا
میکنند و در هامش آن سایر ماخذى «را» که ذکرى از این کتاب کرده اند بدست داده ام ،
و باین کتاب معادریك جلد کتاب «من سمى من الشعراء عمراً» لمحمد بن داود الجراح نیز
چاپ شده است .

مکاید :

جمع مکیده . (لامکائد ، کما فى عنوان رؤس الصفحات فى السماء والعالم) .

ملاحدة الموت :

وقات	جلوس	(از روی جهانگشا)
۶ ع ۱ سنه ۵۱۸	۶ رجب ۴۸۳	صعود حسن صباح بر قلعة الموت
۲۶ ج ۱ سنه ۵۲۲	۵۱۸	جلوس بزرگ امید
۳ ع ۱ سنه ۵۵۷	۵۳۲	محمد بن بزرگ امید
		حسن بن محمد بن بزرگ امید
۶ ع ۱ سنه ۵۶۱	۵۵۷	(معروف به «على ذكره السلام»)
۱۰ ع ۱ سنه ۶۰۷	۵۶۱	محمد بن حسن بن محمد بن بزرگ امید
۱۵ رمضان ۶۱۸	۶۰۷	جلال الدین حسن (نومسلمان) بن محمد
سلخ شوال ۶۵۳	۶۱۸	علاء الدین محمد بن جلال الدین حسن مذکور
بعد از سلخ شوال ۶۵۴	۶۵۳	رکن الدین خورشاه بن علاء الدین محمد
		درست تاریخ قتل رکن الدین معلوم نیست عجاله . همینقدر معلوم است که در سلخ

شوال ۶۵۴ تسلیم هولاکو شد و پس از مدتی در اوایل ع ۱ : ۶۵۵ او را بقرآق-ورم پیش منکو فرستادند و منکو او را برگردانده در عرض راه کشتند، حالا این وقایع چقدر طول کشیده است خدا داناست. لابد در عرض سال ۶۵۵ یا ۶۵۶ بوده است نه مؤخر از این اخیر زیرا که منکو در عرض همین سال وفات کرد

مَلِكِ سَلِيمَانَ:

(وه مملکت سلیمان = فارس).

- و صاف ۱۴۵، ۱۵۵، ۲۳۷ ظ (اواسط ص)، ۳۳۰، ۳۸۵، ۳۸۶، ۶۲۴.

- شیرازنامه ۴، ۱۷، ۲۰، ۱۲۸.

- شعر خوبی از خود سعدی، رجوع بشعر المعجم ۲: ۴۳.

- در اشعار کمال اسمعیل ص ۲۱، ۲۵، ۳۳ (تحت سلیمان، یعنی فارس).

|| در فارسنامه ابن البلاخی ابدأ چیزی از این قبیلها ندارد، ولی در ص ۱۵۴ و ۱۵۵

اشاره بگور مادر سلیمان در مرغزار کالان کرده است که گویا آنهم حاکی از بودن آثاری از آثار سلیمان در فارس از قبیل مسجد او را این گور مادر او نزد عوام آنجا میباشد قطعاً.

|| بدون هیچ شکی مراد از آن فارس است. وجه مناسبت راعجالة نمیدانم ولی

در صحت این امر هیچ جای شکی نیست.

و صاف در اواخر شرح حال سعد بن زنگی گوید ص ۱۵۵: «بیست و نه سال در

سره مملکت سلیمان سکه و خطبه را با القاب زاهره و اسماء فاخره مزین و معالی گردانید،

عاقبت در احدى الجمادین من سنة ۶۲۳ در عوض گوشه تخت سلطنت مفرش خـاك را

بسترونهالی ساخت»، دوسه سطر بعد: «بر صفحات فرامین آئین طغرای او این بوده:

وارث ملك سليمان سلغر سلطان مظفر الدنيا والدين تهمتن سعد بن اتابك زنگی ناصر

امیر المؤمنین» (و صاف ۱۵۵) [و در ص ۱۷۸ طغرای ابو بکر را دارد]. مراد از آن قطعاً

باید ممالک فارس باشد چنانکه همین قسم مشهور است، و یدال علیه که در القاب ابو بکر بن

زنگی در المعجم فی معاییر اشعار المعجم ص ۸۴ (و كذلك در سعدی) «وارث ملك سليمان»

دیده میشود که معلوم میشود اولاً که در آن ازمنه ملك سلیمان (نمیدانم عجالهً بچه علت و بچه تقریب از جمله نعوت ملك فارس بوده است، و ثانیاً (و در نتیجه همان مطالب) «وارث ملك سلیمان» هم جزء القاب رسمی ملوک فارس بوده است).

- وجه تسمیه مملکت فارس به «ملك سلیمان» (فارسنامه ناصری ج ۲ ص ۱۸).

- در شیرازنامه ص ۱۷ [و نیز ص ۴ در شعری] اشاره باین مطلب دارد یعنی که

تخت جمشید همان تخت سلیمان بوده است «بقول بعضی»، و كذلك در ص ۲۰.

- رجوع شود نیز بنزهة القلوب ص ۱۲۱ که در آنجا واضح میشود که تخت جمشید

حالیه را در قدیم چهل منار و مسجد سلیمان نیز میگفته اند.

- و كذلك قزوینی در آثار البلاد در عنوان اصطخر ص ۹۹.

- و كذلك اصطخری در عنوان اصطخر ص ۱۲۳ س ۴-۷، و ص ۱۵۰ س ۵-۸،

وعین عبارت موضع اول در ابن حوقل نیز مسطور است ص ۱۹۴.

- در مقدسی ۴۴۴: ملعب سلیمان و مسجد سلیمان هر دو.

- در ابن خردادبذد ابداً چنین چیزی ندارد.

- در ابن الفقیه ص ۳۴ شمه از این قبیل دارد.

- و بالاخره در ج ۷ و ۸ کتب جغرافیه دخویه نیز ابداً چنین چیزی ندارد. پس

جمع کتب جغرافیه دخویه تتبع شد.

|- مشهد مادر سلیمان،

- تخت سلیمان،

- قبر مادر سلیمان،

- تخت جمشید،

- گور مادر سلیمان،

- مسجد سلیمان،

- ملعب سلیمان.

باید دید این اسامی مختلفه آیا مسمیات آنها چیست و بعضی از آنها بیا بعض

دیگر مترادف هستند یا نه ؟

اما مشهد مادر سلیمان و گور مادر سلیمان و قبر مادر سلیمان که هر سه در نزهة القلوب مذکور است بنظر میآید که هر سه با هم مترادف و سه اسم مختلف يك مسمای واحد است : و آن عبارت است از یکی از قرای بلوک مرغاب . و بلوک مرغاب یکی از هفت بلوک آباده است . و آباده یکی از تقسیمات هشت گانه فعلی ایالت فارس امروزه است (جغرافی آقای کیهان ۲: ۲۲۳ - ۲۲۴) ، و در همان صفحه ۲۲۳ در ضمن وصف مشهد مادر سلیمان در حاشیه حواله داده به عبارتی از نزهة القلوب ص ۱۳۵ که در آن عبارت مستوفی از گور مادر سلیمان (و در دوسه سطر بعد از قبر مادر سلیمان) صحبت میکنند که واضح است بعقیده آقای کیهان که گور یا قبر مادر سلیمان با مشهد مادر سلیمان که اسم امروزی آن قریه است یکی است و قطعاً هم باید چنین باشد ، و اسم مشهد مادر سلیمان هم در نزهة القلوب ۱۸۸ مذکور است و از مقایسه سیاق عبارت آن با آنچه همان مستوفی در ص ۱۳۵ از باب گور یا قبر مادر سلیمان گفت نیز ظن خیلی بنزدیک بیقین حاصل میشود که این مشهد مادر سلیمان عیناً همان گور یا قبر مادر سلیمان است . پس این سه اسم مذکور یعنی گور مادر سلیمان و قبر مادر سلیمان و مشهد مادر سلیمان بظن متآخم بعلم هر سه اسماء مختلفه يك مسمای واحد میباشند که همان مشهد مادر سلیمان امروزی است که شرح آن در جغرافی کیهان ۲۲۳ - ۲۲۴ مسطور است و ما هم بعد مجملأً اشاره بدان خواهیم کرد .

باری این موضوع یعنی مشهد مادر سلیمان اصلاً و ابداً و مطلقاً و بوجه من الوجوه ربطی با تخت جمشید ندارد ، کما کنت اتوهمه . این مشهد مادر سلیمان جزو بلوک مرغاب یا مشهد مرغاب است که هر دو یکی است و تخت جمشید جزو بلوک مرودشت (گرچه هر دو بلوک جزو تقسیم آباده میباشند) و مابین مشهد مادر سلیمان و اصطخر [یعنی تاخرابه اصطخر: کیهان ص ۲۲۴] ۴۸ کیلومتر است . این مشهد سلیمان که بعقیده عوام قبر مادر حضرت سلیمان است [هیچ هیچ وجه مناسبت آنرا با مادر بخصوص حضرت سلیمان - نه پدر او یا برادر او مثلاً - نمیدانم] قبر کورش کبیر است بظن غالب بل

تقریباً بنحو قطع و یقین (کیهان ۲: ۲۲۳ که گوید «ظاهرأ»؛ ولی هر تسفالد در فهرست مختصر آثار تاریخی ایران ص ۲۵ بدون تردید و بدون قید «ظاهرأ» گوید «قبر کورش در مشهد مرغاب که فعلاً موسوم بمشهد مادر سلیمان است». باری الحمد لله فعلاً مفهوم و موضع و مسمای این سه کلمه مترادفه: مشهد مادر سلیمان، گور مادر سلیمان، قبر مادر سلیمان معلوم شد که کجاست.

تنبیه: از ص ۲۲۲ کیهان واضحاً معلوم میشود که مرغاب و مشهد مرغاب هر دو با هم مترادف و هر دو اسم يك مسمی میباشد که شهر پارسا کد (بازار گاد) قدیم باشد که چنانکه گفتیم تا شهر استخر که بعدها بنا شد ۴۸ کیلومتر فاصله دارد. تکرار میکنیم که مرغاب (یا مشهد مرغاب) هم اسم تمام ناحیه است که دارای ۵ قریه و سه هزار جمعیت است و هم اسم قصبه مرکزی آن ناحیه.

تا اینجا راجع بمشهد مادر سلیمان بود [مشهد مادر سلیمان در ۱۸ فرسخی شمال شرقی شیراز است که مشهد ام‌النبی نیز آنرا گویند (ایران باستان پیرنیا ۲: ۱۵۶۳)].



اما تخت جمشید که عبارت از صفة [بقول ترجمه راپرت هر تسفالد] یا دکه [بقول فارسنامه ناصری] وسیعی است در قریب يك فرسنگی خرابه‌های اصطخر، و تخت جمشید واقع بوده در وسط شهری که محیط بر آن بوده و بقول هر تسفالد اسم قدیم ایرانی آن شهر «پارسه» بوده، ولی پیرنیا ۲: ۱۵۷۸ گوید این قطعی نیست. در هر صورت تخت جمشید و شهر محیط بر آن را یونانیها پرسه پولیس می نامیده‌اند، و شهر اصطخر راهیچ در کتب اروپائی یا مؤسس بر اروپائی مثل کتب هر تسفالد و پیرنیا ندیده‌ام که بگویند ربطش با پرسه پولیس (= تخت جمشید) چه و کی و بتوسط کد بنا شده بوده و آیا معاصر پرسه پولیس بوده یا مؤخر از آن بنا شده بوده و چطور و بچه کیفیت، چیزی که ظاهراً قطعی است اینست که پرسه پولیس بکلی غیر اصطخر قدیم بوده و بلکه عقیده هر تسفالد اینست که شهر پرسه پولیس مدت عمرش بسیار کوتاه بوده و ظاهراً در حدود ۵۲۰ قبل از میلاد مسیح بنا شده بوده و اندکی بعد از احراق صفا در زمان < اسکندر > کبیر در حدود ۲۵۰ قبل از میلاد متروک گردیده (راپرت هر تسفالد ص ۱۶). پس واضح است که